

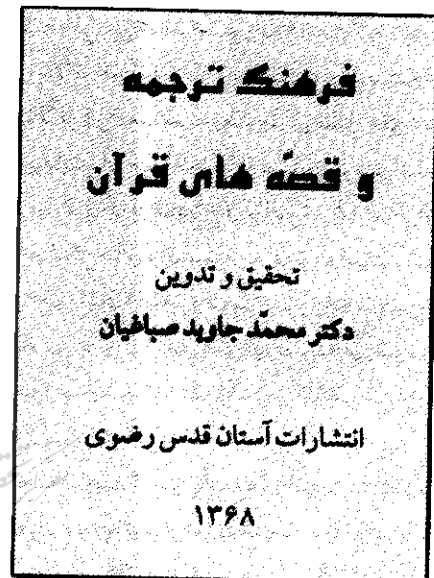
## فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن

سیدعلی ملکوتی

دکتر یحیی مهدوی و مرحوم استاد مهدی بیانی، در دو مجلد، بعد از سالیان چشم براهی، سرانجام سال ۱۳۵۹ نشر یافت. طبع و نشر این نسخه کهن و بسیار باارزش، خود حکایتی خواندنی دارد. کتاب به سال ۱۳۳۸ در چاپخانه دانشگاه تهران چاپ شد و بعد از بیست و یک سال انتظار، در سال ۱۳۵۹ به همراه ضمیمه ای که در حقیقت مقدمه ای جدا از متن کتاب بود، انتشار یافت.

استاد خیر و نیک نفس آقای دکتر یحیی مهدوی<sup>۱</sup> در مقدمه ضمیمه عنوان فرمودند: «علت تأخیر انتشار کتاب، به چاپ نرسیدن مجلد سوم آن که مشتمل بر فهرس اعلام و لغات بوده است.»<sup>۲</sup> سرانجام متن کتاب بی مجلد سوم انتشار یافت.

نسخه ای نفیس که قدمت گرانسنگی آن بر هیچ پژوهشگر پوشیده نیست و از جهت اهمیت ترجمه و تفسیر قرآن مجید و دیرینگی زبان و اشمال بر بعضی واژه ها و ترکیبات فارسی که در فرهنگ ها نیامده، بسیار ارزشمند است. «از میان تفاسیر فارسی دیرینه ای که در دسترس ماست و تاریخ آنها فی الجمله معلوم است، فقط ترجمه تفسیر طبری (در حدود ۳۵۰) و تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم معروف به تفسیر اسفراینی، تصنیف شاهفور عمادالدین ابوالمظفر طاهر بن محمد الاسفراینی متوفی به سال ۴۷۱ است که مقدم بر این تفسیر است، می توان این تفسیر را فعلاً از جهت ترتیب تاریخی سومین تفسیر کامل فارسی دانست.»<sup>۳</sup> تفسیر متعلق به قرن پنجم و بنا بر شواهد و قراین،



مبنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری - تحقیق و تدوین دکتر محمد جاوید صباغیان، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

فهرست اجمالی کتاب بدین ترتیب است:  
مقدمه (شش صفحه)، شرح حال ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر او، ترجمه و قصه های قرآن (۴ص) و سه بخش:  
بخش اول: شیوه گفتار، زبان ترجمه و ویژگی های آن، زبان قصه ها، اختصاصات لهجه ای، رسم الخط کتاب، تکرار، حذف، تخفیف، ادغام، ابدال (ص ۵-۳۱).

بخش دوم: واژه های قصه ها (ص ۳۲-۳۹).  
بخش سوم: فصل نخست واژه های پارسی و برابرهای قرآنی آن (ص ۴۰-۹۳) فصل دوم: لغات قرآنی و معادل های فارسی آن (ص ۹۴-۱۱۵). و در آخر فهرست منابع و مآخذ.  
کتاب ترجمه و قصه های قرآن، از روی نسخه موقوفه بر تربیت شیخ جام، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری به کوشش

۱. گفستی است به هزینه آن بزرگوار تعدادی کتاب های ادبی و فلسفی در چاپخانه دانشگاه تهران نشر یافت که کتاب کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی به تصحیح و توضیح مرحوم مجتبی مینوی طهرانی، از این جمله است.

۲. ضمیمه درباره تفسیر معروف به سورآبادی نسخه تربت جام، ص سه، ج ۱، تهران، ۱۳۵۹.

۳. همانجا، ص هفده.

تاریخ تصنیف این کتاب در حدود ۴۷۰ هجری است.<sup>۴</sup> با کوشش آقای دکتر محمد جاوید صباغیان، فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، ضمن دو سال مطالعه و تحقیق<sup>۵</sup> چاپ و انتشار یافت که گامی در جهت کمال بخشیدن و روشن ساختن معانی لغات و ترکیبات این کتاب سترگ است.

ایشان در تدوین این لغت نامه از روی شوق و علاقه مندی کوشیدند. علاوه بر آن مختصات دستوری متن کتاب، زبان ترجمه و ویژگی‌های آن، اختصاصات لهجه‌ای و ... را بررسی کنند که زحمتهای ما‌جور و مشکور است.

آنچه به عنوان نقد و بررسی کتاب بیان می‌شود، ذره‌ای از ارزش کار ایشان نمی‌کاهد. چنانچه صلاح و صواب دیدند می‌توانند این پیشنهادها را در چاپ بعدی اعمال کنند.

در مورد انتساب ابوبکر عتیق به سورآباد به نقل از مقدمه تحقیقی ضمیمه به قلم آقای دکتر یحیی مهدوی، مؤلف فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن می‌نویسد: «آنچه در ذکر نام و کنیه مصنف در مآخذ ... همانند آمده ابوبکر عتیق بن محمد می‌باشد و آنچه مورد اختلاف می‌باشد انتساب اوست به سودآبادی. در هیچ یک از کتاب‌های جغرافیایی قدیم چون: **حدودالعالم و معجم البلدان**، از جایی به نام «سورآباد» سخنی نرفته، تنها در معجم البلدان «سوریان» یکی از قریه‌های نیشابور خوانده شده است.»<sup>۶</sup>

«مؤلف تاریخ بیهق نیز ذکر نام امام قاسم بن الحسن بن علی بن عبدالله الجلبینی و محامد او و خاندانش گوید: دانشمند حسن مردی عدل و ورع بود، دانشمند علی پدرش ساکن نیشابور بود و از فحول شاگردان استاد امام ابوبکر عتیق بن السوروانی بوده بود صاحب تفسیر.»<sup>۷</sup>

پس از جمع بندی مطالب، سرانجام نظر نهایی آقای دکتر یحیی مهدوی نقل می‌شود: «تداول ختم اسامی نقاط به لفظ «آباد» باعث تبدیل «سوریان» یا «سوروان» به «سورآباد» شده است، بخصوص که «سورابانی» و «سورآبادی» در کتابت به یکدیگر نزدیک است ...»<sup>۸</sup>

در باره کلمه «سوریان»، «سورایان»، «سوروان» و «سورآباد» تحقیق تازه تری نیز انجام پذیرفته که بهتر بود مؤلف محترم فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، از آن استفاده می‌کرد. آقای دکتر علی اشرف صادقی ضمن شرح و بسط جامع و متمعی در مجله‌ی زبان‌شناسی می‌نویسد:

«سوران، سورین و سوریان» که به تصریح مورخان نیشابور نام قریه یا محله‌ای در شمال نیشابور بوده و ارتباط این صورت‌ها با چهار صورت «سورابانی، سورایانی، سوروانی و سورآبادی».

در زبان فارسی قاعده‌ای وجود دارد که براساس آن مانند قاعده‌ی اماله در زبان عربی مصوت بلند (آ) در پاره‌ای موارد به یاء مجهول یا مصوت بدل می‌شده ... : فرزانه - فرزین، جمشاد - جمشید. و سوران و سورین با توجه به این قاعده دو شکل از یک کلمه واحدند. صورت اصلی، «سوران» و «سورین» شکل ثانوی آن است بنابراین شکل‌های «سورین، سوران، سوروان، سوروان، سورایان و سورابان» همه به یک اصل باز می‌گردد، تنها شکلی که باقی می‌ماند «سورآباد» است که با هیچ یک از صورت‌های بالا توافق ندارد ...، به نظر می‌رسد که این شکل بعدها احتمالاً از قرن ششم به بعد جای شکل‌های مذکور را گرفته، علت پیدایش آن حمله‌ی غزها به نیشابور بود در سال ۵۴۸ و تخریب شهر و انتقال آن به شادیاخ و فراموش شدن نام «سوریان» و «سورین» و شکل‌های وابسته به آن بوده است. شباهت «سورابان» و «سورایان» نامعروف با «سورآباد» مختوم به کلمه «آباد» که در نام بسیاری از آبادی‌های ایران دیده می‌شود، موجب پیدایش این صورت جدید توسط مؤلفان و کاتبانی شده است که با نیشابور و محلات آن آشنایی نداشته‌اند.<sup>۹</sup>

در صفحه ۱۱ بند ۴ چنین آمده: «آنچه در کار ترجمه سورآبادی شایان توجه بسیار است انتخاب واژه‌های فصیح و زیبای فارسی در برابر کلمات تازی است ...» کلمات قرآن کریم با توجه به آنکه همان کلمه‌های زبان عربی است، اما عربی روان، فصیح و بلیغ بی‌هیچ ضعف تالیف و کاستی و دور از نظره‌گویی آدمی، بنابراین بهتر است برای حفظ حرمت قرآن به

۴. همانجا.

۵. نزدیک دو سال است که از دمسازی و انس با گزاره‌ای از مهین کلام باری و قصه‌های عبرت‌آموز و دلپذیر آن می‌گذرد. «فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، انتشارات آستان قدس رضوی، ص شش.

۶. ضمیمه درباره تفسیر معروف به سورآبادی ص دوازده تا پانزده.

۷. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش مرحوم استاد احمد بهمنیار، ص ۲۴۸؛ به نقل از فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۲.

۸. فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۳ به نقل از ترجمه و قصه‌های قرآن، ص چهارده و پانزده.

۹. مقاله «سورآبادی، سورابانی، سورایانی» آقای دکتر علی اشرف صادقی، مجله‌ی زبان‌شناسی، سال سوم، ش اول، ۱۳۶۵، ص ۴۵-۵۱.

جای واژه «تازی» کلمات قرآنی گفت.

در صفحه ۱۲ و بعد از آن، در بحث پیروی از سبک قرآن به رعایت امانت، مؤلف راه اختصار را در پیش گرفته، بیشتر به جای آوردن شاهد مثال تنها به مجلدهای دوگانه و صفحه و سطر، اکتفا کرده است:

«آوردن دو ضمیر اشاره «این» به تکرار در ترجمه «هذا» در برابر «این و آن» به قیاس امروز» (ج ۲ ص ۷۷۹ س ۱۹) «مطابقت مستند و مسندالیه در جمع» (ج ۱ ص ۳ س ۱۳) «ذکر مفعول صریح با «باء» حرف اضافه به جای «را» (ج ۱ ص ۴ س ۶) ... همانطور که ملاحظه می شود آوردن شاهد مثال برای هر یک لازم است.

در صفحه ۱۴ و مابعد در بحث زبان قصه ها و سبک خصوصیت دستوری آن ظاهر آبرای اجتناب از حجم کتاب و رعایت اختصار، بیشتر از آوردن شاهد مثال خودداری کرده و به کتاب و صفحه سطر اکتفا شده است:

«جمع بستن کلماتی که با پسوند تحبیب یا تحقیر آمده با «ان» (ج ۱ ص ۷۲ س ۸ و ج ۲ ص ۱۰۷۸ س ۱۵) «به کار بردن صفت مرکب از «پُر» و اسم جمع بسته شده» (ج ۱ ص ۱۶۲ س ۱) ... در صفحه ۳۳ آمده: «حذف صیغه ای به قرینه لفظی صیغه ای دیگر از همان مصدر: گفت ایها الملک دانی که این نعمت و این آب از چه سبب بر شما زوال آمد؟ گفت بگویی.» (ج ۲ ص ۶۸۳ س ۱۹) یعنی: تا بگویی که بدانم.

امروزه به جای «مصدر» بُن (ریشه، ماده) فعل می گویند، زیرا صرف فعل در زبان فارسی از بُن «ماضی» یا «مضارع» است نه مصدر، «مصدر» خود یکی از مشتقات بن ماضی<sup>۱۰</sup> است. ص ۳۳ حذف اسم (معدود) و رابطه به قرینه لفظی: «بیک روایت عمرش هزار و دوست سال و بیک روایت هزار و چهارصد.» (ج ۱ ص ۳۹۷ س ۹) یعنی هزار و چهارصد سال.

اولاً در جمله دوم «عمر» نهاد و مسندالیه نیز محذوف است. ثانیاً کاربرد «موصوف» به جای «معدود» مناسب تر است؛ زیرا «عدد» تحت عنوان «صفت عددی» یا «صفت شمارشی» نام گذاری شده است و اسم و وصف شده آن موصوف<sup>۱۱</sup> است. صفحه ۳۳ س ۱۴: حذف ضمیر به قرینه لفظی: «بتبع آهنگ او کردم گفت: چه خواهی کرد؟ گفت سرت بر خواهم داشت بعون الله.» (ج ۱ ص ۳۱۵ س ۴) به جای گفتیم.

بیان ضمیر به طور مطلق نوعی تساهل است. جزیی که در فعل «گفت» در جمله چهارم محذوف است و «م» بنا به گفته پنج استاد و امثالهم، ضمیر متصل فاعلی است، اما با دیدی تازه تر، «م» شناسه است که بیانگر «شخص و عدد» در فعل است.

در صفحه ۳۳ س ۱۹ درباره حذف «را» نشان مفعول صریح آمده: «اول پند وی آن بود که ای پسر! اگر تو بهشت دوست می داری، خدای طاعت تو دوست می دارد ... و گر تو دوزخ خدای تو معصیت تو نپسندد.» (ج ۲ ص ۸۴۰ س ۱۵). در این جا به ظاهر حذفی روی نداده است، زیرا گاهی مفعول نشانه خاصی<sup>۱۲</sup> ندارد.

ص ۳۴ س ۲۸ و ۳۰: «تخفیف در مشتقات آوردن و ایستادن» همانطور که بیان شد «مصدر» در زبان فارسی مشتقاتی ندارد، بلکه خود مشتق از ماده «بن» ماضی است.

کتاب ترجمه و قصه های قرآن علاوه بر ترجمه فخیم و نگرانقدر آیات قرآنی به زبان فارسی و گزارش گویا و روان قصه های قرآن کریم، «گنجینه ایست که بسیاری از مفردات و ترکیبات سره زیبای فارسی را در آن می توان دید.»<sup>۱۳</sup>

یکی از مختصات چشمگیر و ارزنده این کتاب علاوه بر اشمال واژه های فارسی دری، در خراسان بزرگ بویژه ناحیه نیشابور، وجود افعال مرکب خصوصاً افعال پیشوندی است که در متن این ترجمه و تفسیر مهم، به چشم می خورد. «یکی از اختصاصات آشکار این متن کثرت و تنوع افعال پیشوندی است که موارد خاص هر یک با معنی و شاهد آن در فصل لغات و ترکیبات کتاب خواهد آمد.»<sup>۱۴</sup>

اما صد حیف که مؤلف محترم «فرهنگ» به پاره ای از افعال پیشوندی بسنده کرده اند و از همه ظرافت های فعلی این کتاب که اندوخته ای بس گرانبهاست - چشم دوخته اند. تفسیری

۱۰. دستور زبان فارسی، دکتر خانلری، ص ۲۷-۲۸، شرکت سهامی طبع و نشر کتاب های درسی ایران، ۱۳۴۹ و نیز دستور زبان فارسی، دکتر علی اشرف صادقی - غلامرضا ارژنگ، ص ۳۰-۳۱، سازمان کتاب های درسی ایران ج ۱، سال دوم فرهنگ و ادب، ۱۳۵۵.

۱۱. دستور زبان فارسی، دکتر خانلری، بخش دوم، ص ۸۷؛ دستور زبان فارسی، دکتر علی اشرف صادقی ... وابسته های پیشین، ص ۱۰۱، س ۱۱؛ دستور زبان فارسی ۲ مؤلفان دکتر حسن انوری/ دکتر حسن احمدی گیوی، ص ۱۶۵، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۰.

۱۲. دستور زبان فارسی، دکتر احمدی گیوی ... ص ۱۱۹، س ۷.

۱۳. فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن، ص هفت.

۱۴. همانجا، ص ۱۹، س ۶.

چنین معتبر که سرشار از لغات و ترکیبات فارسی قرن پنجم است در خور عنایت بیشتری است.

این بنده تنها واژه‌های از قلم افتاده نوزده صفحه مجلد نخست را یادداشت کرده، آن هم چون نمونه بوه است و جایگیر محتملاً تمامی واژه‌ها نیست.

اگر همه واژه‌های این دو مجلد ترجمه و تفسیر سترگ قرآنی برگه نویسی شود، فرهنگی بزرگ تراز حجم یکی از مجلدات کتاب فراهم می‌آید. خوشبختانه این کار در توان جوانان فاضلی چون آقای دکتر صباغیان هست.

واژه‌هایی که در زیر به نظر می‌رسد، با بخش دوم فرهنگ (واژه‌های قصه ص ۳۹-۹۲) و بخش سوم فرهنگ فصل نخست (واژه‌های فارسی و برابره‌های قرآنی آن ص ۹۳-۱۱۴) مقایسه شده و جای خالی آنها را دیده شده است.

آگاهانیدن، ۴/۷

بازرسیدن، ۱۹/۸

بازرسنده اند= مَلَأُوا

باز کردن مکافات، ۲۰/۳

بازگردندگان= راجعون، ۲/۸

باوردارنده= مُصَدِّقاً، ۸/۸

برگرفتن عهد، ۱۳/۱۴

برویدگان= مؤمنین، ۶/۱۷

برویده، ۱۰/۱۷

بی نیازی کردن، ۳/۹

تباهی کردن، ۱۹/۱۰

خداوند افزونی= ذوالفضل، ۱۲/۱۸

جُفْتان= ازواج، ۱۷/۵

داستان زدن= ۱۹/۵

دروغ داشتن، ۳/۱۵

بدروغ می داشتند= كَذَبْتُمْ

راه بردن، ۱۷/۹

راه نمودن، ۳/۶

راه نمونی، ۶/۱۷

رُباَیدن، ۱۴/۴

رستن، ۱۵/۱۲

رستداست= مُسَلِّمَةً

روی کردن، ۱۶/۱۷

روزباز پسین، ۹/۱۱

سپاس داری کردن، ۱۴/۹

شورانندن، ۱۵/۱۲

بشوران زمین را= تَشِيرُ الْأَرْضِ

فراپذیرفتن، ۳/۹ و ۱۲/۱۶

فراپذیرید= خذوا

فراخورد، ۱۹/۴ و ۱۴/۱۱

فراداشتن، ۹/۱۵

فراداشتیم= قَفَّيْنَا

فراستاندن، ۴/۹

فراستدن عهد و پیمان، ۱۷/۱۴ و ۱۱/۱۶

فراگرفتن، ۱۹/۷

پس فراگرفت= فَتَلَّقَى

فراگرفتن آتش، ۳/۱۰

فراگرفتن عهد و پیمان، ۱۲/۱۱، ۶/۱۴

فرود، ۸/۵، ۱۷/۱۸

فرورفتن، ۱۵/۷، ۱/۸

فروروید= اهبطوا

فرونهادهن گناهان، ۱۱/۱۰

گزند رسندگان= ضارّین، ۱/۱۸

لغزانیدن، ۱۴/۷

بلغزانید= فَازَكَلِّهَما

نامه= الکتاب، ۱۴/۹

نباشته، ۹/۱۵

ناپیدایی، ۵/۷

واگردانیدن، ۱/۱۹

و خشودن، ۱۱/۱۸

ورخوانندن، ۱۶/۱۷

ورخواندند= تَتَلَّوْا

ورگشش، ۱۵/۱۱

همتایان= آنداد، ۴/۵

هویدا= بینه

فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن بعضی غلط‌های مطبعی نیز

دارد، تا آنجا که به چشم خورده است، ذکر می‌شود:

ص ۳ حاشیه ۵ تاریخ بیهوق به جای تاریخ بیهق

ص ۴/۱۱ فی سته ایام به جای فی سته ایام

ص ۱۲/۱۸ دیده می‌شو به جای دیده می‌شود

ص ۸/۱۸ و ریشه ماضی به جای به ریشه ماضی

ص ۱۴/۳۵ پریان به جای پریان (در موردی که مخفف مشدد بیان می شود)

ص ۹۳ ستون دوم آرزوترین به جای آرزوترین

ص ۹۳ ستون یکم آخو به جای آهو

ص ۹۳ ستون دوم آرزوکنی به جای آرزو کنی

ص ۹۵ ستون دوم یاشامه به جای با شامه

در مواردی شماره سطرهای کتاب اشتباه است که برای اجتناب از زیاده نویسی، از آنها صرف نظر شد علاوه بر آن بعضی از واژه ها به ترتیب حروف الفبایی جایگزین نشده اند:

ص ۹۳ «بدا» به معنی «ساء» به جای آنکه در مدخل «ب» بیاید، در «آ» آمده است.

ص ۹۵ ستون دوم واژه «برویدن» باید در ص ۹۶ ستون دوم بعد از واژه «بروش» بیاید.

ص ۱۳۸ ستون دوم واژه «بَعیر» باید در ص ۱۳۹ ستون اول بعد از واژه «بعولتهن» جا می گیرد.

ج ۱، ص ۷۶، س ۲ چنین آمده است:

فرا: بر وزن سراه به معنی سوی و طرف و جانب و نزدیک (برهان): چون بدر سراه آمد در بزد ... پسرش را فرا خواند؟!

واضح است که در این مثال واژه «فرا» با استقلال نیامده، بلکه با «خواند» فعل پیشوندی «فراخواند» را ساخته است.

اما شاهد مثالی که در همین صفحه ستون دوم سطر هفده آمده است، برای کلمه «فرا» نیز مصداق پیدا می کند: «یملیخا آمد تا بیازار فرا دوکان طبّاحی شد.»

مؤلف محترم فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن معنی بعضی از واژه ها را در کتاب های لغت نیافتند و به ناگزیر از روی قرینه و حدس، به اصطلاح معنی قیاسی کرده اند. افزودنی است که با توجه به لغت نامه علامه دهخدا با همه گستردگی و شمول، بسیاری واژه ها هست که هنوز به فرهنگنامه ها راه نیافته است. از جمله کارهای مهم و پرزحمت در زمینه زبان و ادب فارسی جمع آوری این لغت ها از کتاب هاست و تدوین فرهنگی جامع که دست کم در بر دارنده عموم این واژه ها باشد:

«بُشته» به ضم ت «ظاهراً به معنی خشمگین است» (ص ۴۵).

مثال: «ایشان مردمانی موتور و بشته اگر جفایی بگویند من مکافات کنم.» (ترجمه و قصه های قرآن ج ۲ ص ۱۰۸۳ س ۶)

همانطور که مؤلف فرهنگ اشاره کرده، در یکی از نسخه بدل های کتاب ترجمه و قصه های قرآن در آیه هفده از سوره مبارکه «زخرف» واژه بشته در ترجمه کلمه «کظیم» آمده است. در تفسیر نسفی<sup>۱۵</sup> ج ۲ ص ۷۰۵، «کظیم»: «غم و خشم پُر» معنی شده است و در کشف الاسرار<sup>۱۶</sup>، ج ۹، ص ۴۹ «پر

اندوه» اما در ترجمه قرآن موزه پارس<sup>۱۷</sup>، ص ۲۵۵ «کظیم»، «اندوهگین بشته» معنی شده و مصحح در حاشیه ضمن شرحی نوشته است: «تصور می کنم «بشته» صورتی است از «بشته» و آن را از مشتقات تفتن، تافتن و تابیدن می توان دانست = «بخکول»: «معنی این کلمه را در جایی نیافتم شاید به معنی «بکلی و کاملاً»<sup>۱۸</sup> باشد. به نظر می رسد با توجه به جمله ای که این واژه در آن به کار رفته این حدس درست نباشد:

«گفت: این بزرگ چیزی است، در پس در نمی، بخکول محکم باشد، سرایت نگه<sup>۱۹</sup> دارد ...» «بخکول در کتاب های یافت نشد، شاید ارتباطی با «بشکل و بشکله و بشکله» داشته باشد ولی نه به معنی «کلید» بلکه به معنی «کلیدان» باشد که آلت بست و گشاد در بلخ و در کوچه و امثال آن را گویند و به عربی غلق خوانند.<sup>۲۰</sup>

= «تزه» این کلمه معنی مناسبی برایش پیدا نشد. در نسخه بدل برهان قاطع برای «تزه» چنین تعریفی آمده است: «چوب بزرگی را هم گفته اند که اطراف چوب های سقف خانه بر آن نهند.<sup>۲۱</sup> همانطور که در نسخه بدل «پ» ترجمه و قصه های قرآن در دو مورد «تزه» ضبط<sup>۲۲</sup> شده است، محتملاً «تزه» ضبطی دیگر از «تزه» و تبدیل دو حرف نزدیک «ژ» به «ز» است.

در فرهنگ السامی فی الاسامی، ص ۷/۵۳۰ واژه عربی «الجایز»، «تزه» معنی شده است و در حاشیه همان صفحه «تزه» معادل «خشب السقف» دانسته است و در قانون ادب، ج ۲، ص ۷۴۲ «جایز» تیرخانه و در مهذب الاسماء ص ۶۵ «جایزه»: تخته که در زیر گنبد کنند معنی شده است. با توجه به متن ترجمه و قصه های قرآن (ج ۲، ص ۸۹۲) سخن از بنای مسجدی است «فرسنگی در فرسنگی بی ستون»، بنابراین لفظ «تزه» معادل «جایزه» عربی به معنی تیرخانه و چوب سقف که در نسخه بدل «پ» ترجمه و قصه های قرآن آمده مناسب است.

○

۱۵. تفسیر نسفی، ابو حفص نجم الدین عمر نسفی، به کوشش عزیزالله جوینی، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۳.

۱۶. کشف الاسرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی به اهتمام مرحوم علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۷. ترجمه قرآن موزه پارس به کوشش دکتر علی رواقی، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۵.

۱۸. فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن، ص ۴۵.

۱۹. ترجمه و قصه های قرآن، ج ۲، ص ۷۴۳.

۲۰. همانجا، همان صفحه، ج ۲.

۲۱. فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن، ص ۵۴.

۲۲. ترجمه و قصه های قرآن، ج ۲، ص ۸۹۸ ح ۱.